

رسوم قدیم زنده است. اما وقتی می‌بیند با افزایش قیمت پنبه برخی خانواده‌ها مجبور به انتخاب جایگزین‌های ارزان‌تر می‌شوند. دلش می‌گیرد: «چند بار از من خواسته شده است که به جای پنبه از پرز پتو یا سرچیچی پارچه برایشان لحاف درست کنم. اما به دلیل اینکه خیلی بهداشتی نیست و کم‌درد می‌آورد، به آن‌ها پیشنهاد می‌کنم از ترکیب پنبه با لایکو استفاده کنند که مقرون به صرفه‌تر است.»

هنر مهربانی

از همان دوران جوانی، وقتی مشتری به مغازه‌اش می‌آمد و توان خرید نداشت، با او همدردی می‌کرد. به ویژه اگر قرار بود لحاف برای جهیزیه تهیه شود. همین شد که به فکر افتاد که اگر مشتری می‌خواهد لحاف قدیمی‌اش را تبدیل به احسن کند، با اجازه‌ا از پنبه‌های لحاف قدیمی برای عروس نیازمند لحافی جدید بدوزد. البته این کار بسیار پرزحمت است؛ چون باید چندین بار پنبه‌های قدیمی را حلاجی و جداسازی کند. او توضیح می‌دهد: در همین حین با اصغراقا، مردی آهنگر، آشنا شدم. (کمی فکر می‌کند، نام فامیل او را به یاد نمی‌آورد.) او برای دوخت لحاف آمده بود و وقتی متوجه شد چنین کاری انجام می‌دهم، بسیار خوشحال شد و چند بار خانواده‌های نیازمند یا مؤسسه‌های خیریه‌ای را که تدارک جهیزیه می‌دید، پیش من فرستاد تا کارشان را راه بیندازم. اما یک روز اصغراقا خودش به در مغازه آمد و به او گفت که مردی با خانواده‌اش در حاشیه شهر، در یک آلونک زندگی می‌کنند و وضعیت مناسبی ندارند؛ «گفت می‌تواند نشانی آن‌ها را بدهد تا نزدیک بروم و ببینم، اما حرفش را قبول داشتم و هر طور بود از وسایلی که خودم داشتم یا مشتری‌هایم خواسته بود چند لحاف و متکا برایشان درست کردم.»



داده‌اند. افرادی مراجعه می‌کنند که به دنبال بالش‌های لوله‌ای کوچک برای زیر دست گذاشتن هستند. هنوز هم برای سیستمونی یا حتی برخی برای دوستانشان در شهرهای اطراف سفارش دوخت لحاف می‌دهند. او ادامه می‌دهد: یکی از اصلی‌ترین دلایلی که دوباره مردم به تشک و لحاف رو آورده‌اند، این است که متوجه تفاوت جنس بازاری با دست دوز شده‌اند. پنبه حس خنک‌کنندگی دارد؛ وقتی در زمستان از لحاف استفاده می‌کنید، جریان هوا توسط پنبه باعث می‌شود گرما را حس کنید ولی هیچ وقت عرق نکنید. از طرفی، استفاده از این تشک و لحاف‌ها باعث می‌شود کم‌درد به سراغتان نیاید. علی‌آقا با دیدن این سفارش‌ها خوشحال می‌شود، چون هنوز رسم و

دوخت لحاف با سوزن وارداتی!

شاید این شغل یکی از معدود حرفه‌هایی است که هنوز با همان سبک و سیاق قدیمش ادامه دارد. او توضیح می‌دهد: ابزار کارمان مشخص است. به جز حذف شدن کمانه و آمدن دستگاه حلاجی که کار را آسان‌تر کرده، بقیه روند کار همان است که بود.

او چند سوزن در اندازه‌های مختلف نشان می‌دهد و می‌گوید: بسته به قطر تشک باید از سوزن متفاوتی استفاده کرد. شاید باورش برای شما سخت باشد، ولی همین سوزن‌هایی که می‌بینید، برخی از آن‌ها در بازار پیدا نمی‌شود؛ چون از ژاپن وارد می‌شود. حالا که تحریم هستیم، ناچاریم از سوزن‌های دیگری برای دوختن لحاف و تشک استفاده کنیم که همین کارمان را سخت‌تر می‌کند.

صحبتمان تازه گل‌انداخته است که خانمی حدود پنجاه ساله جلور مغازه ظاهر می‌شود و با پرسیدن سؤال «لحاف برای عروس چند می‌دوزی؟» رشته کلام علی‌آقا را پاره می‌کند. علی‌آقا با حوصله و آرامش، توضیحات لازم را موبه موبه می‌دهد؛ از نوع جنس پارچه تا مقدار بار پنبه‌ای که استفاده می‌کند و به او قیمت می‌دهد.

سنتی که هنوز زنده است

زن بعد از اینکه سؤال‌الاش تمام می‌شود، راهش را می‌گیرد و می‌رود. از علی‌آقا می‌پرسم با وجود پتوهای متنوع در بازار و امکاناتی مانند تخت، هنوز هم سفارش دوخت تشک و لحاف برای عروس و داماد دارید؟ او جواب می‌دهد: برخی از سنت‌ها هنوز هم بر جای مانده است. در چند سال اخیر مشتری‌هایی داشته‌ام که سفارش لحاف‌های کوچک برای کرسی

مهربانی اصغراقا

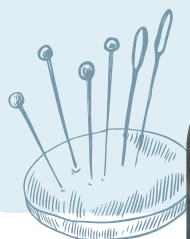
چند سال پیش، علی‌آقا ضامن یک نفر شد؛ ضمانتی که برایش بسیار گران تمام شد. او می‌گوید: به دلیل اینکه آن فرد وام مضاربه‌ای گرفته بود و سر موعد مبلغ را پس نداد، من به عنوان ضامن باید این مبلغ را پرداخت می‌کردم. حکم توقیف اموال و ماجرهای پشت سر آن باعث شد همه چیزم را از دست بدهم.

او مانده بود و دست خالی؛ دیگر سرمایه‌ای نداشت تا مواد اولیه، پارچه یا حتی اجاره مغازه‌اش را بدهد؛ چند نفر از بازاری‌ها که من را می‌شناختند، اجناس را به صورت نسبه به من دادند. آن هم به شکل بلند مدت، می‌خواستند دستم را به شیوه خودشان بگیرند تا بتوانم دوباره بلند شوم. مغازه‌اش را هم از دست داده بود؛ بنابراین مغازه کوچکی تری چند خیابان بالاتر اجاره کرد. همان مغازه‌ای که حالا هفت سال است در آن کار می‌کند؛ «هر طور بود با کمک همسر و چند فروشنده منصف الیاف، خودم را سرپا کردم و توانستم دوباره سفارش بگیرم.» او ادامه می‌دهد: همان روزها که دست و بالم تنگ بود،

اصغراقا همان مرد آهنگر آمده بود حالی از من پرسد که متوجه ماجرا شد. آن روزها در حال بنایی خانه بودم. او جوشکاری و تهیه آهن‌های خانه را بدون گرفتن یک ریال به عهده گرفت. بعدا هر کاری کردم، قبول نکرد که حتی پول آهن‌ها را با من حساب کند. مدام می‌گفت «این باشد به جبران همه محبت‌هایی که به خاطر من در حق مردم کردی.»

عشق و هنر کنار هم

۲۵ سال از روزی که علی‌آقا و زهرا خانم به عقد هم درآمدند، می‌گذرد. ماجرای ازدواجشان هم شنیدنی است؛ پدر زهرا خانم مغازه فروش الیاف داشت. پدرم که می‌دانست او دختری معقول دارد، برایم قدم پیش گذاشت و دختر حاجی خورشایی را خواستگاری کرد. زهرا خانم که گوشه مغازه نشسته است و لبه یک بالش را با دقت می‌دوزد، لبخندی روی صورتش می‌نشیند. او در همه این سال‌ها، لحظه‌ای همسرش را در کار تنها نگذاشته است، چه برسد به الان که دست علی‌آقا آسیب دیده و دکتر گفته باید تا بیست و روز دستش باند پیچی



مغازه کوچکیشان پر است از بوی پنبه و حرکت آرام سوزن که بر پارچه می‌نشیند. در گوشه‌ای زهرا خانم مشغول دوخت است و علی‌آقا نخ را میان انگشتانش می‌تاباند. در نگاه هیچ‌کدام، ردی از خستگی نیست؛ فقط رضایت و عشق به کاری که عمری با آن زندگی کرده‌اند. میان دیوارهای کهنه مغازه، سنتی قدیمی هنوز زنده است؛ سنتی که با داستان این زن و مرد همچنان در محله شهید بهشتی نفس می‌کشد.